بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه نوزدهم تاریخ: ۸۷/۸/۱۱

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

در قرآن مجید دو جا دردو موضوع خداوند متعال کلمه (نفر) بکار برده است یکی (نفر) برای جهاد و دیگر (نفر) برای تفقه فی الدین، دومی‌که (نفر) برای تفقه در دین است یک مرتبه بیشتر در قرآن نیامده امّا آن اولی که (نفر) کوچ‌کردن و حرکت‌کردن برای جهاد است چند دفعه در قرآن ذکر شده است و تمام این تعبیرات هم در سوره توبه سوره نهم قرآن مجید است.

ما در علم اصول در حجیت خبرِ واحد، آیه‌ی (نفر) را آنجا خواندیم که به چند آیه استدلال شده برای حجیت خبر واحد، آیه نبأ، آیه نفر، آیه سؤال، آیه کتمان، آیه أُذُن، این پنج آیه است که به اینها برای حجیت خبر واحد استناد شده است.

آیه نفر، آیه ۱۲۲ از سوره توبه سوره نهم قرآن مجید{و ما کان المومنون لینفروا کافّة فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم إذا رجعوا إلیهم لعلّهم یحذرون} شکی نیست که کسی تردید نکرده که آیه دلالت بر وجوب نفر دارد منتهی این آیه ابلاغ برای غیر اهل مدینه است چون غیر اهل مدینه هم که اعلان شد که حرکت کنند برای جنگ تبوک ونیز در جنگ ها و جهادهای دیگر که پیش می‌آمد واعلان می کردند خوب اینها هم حرکت می‌کردند برای جهاد اما این آیه می‌گوید دو تا (نفر) داریم، همه نفرها برای جهاد نیست، دو دسته بشوید، دسته‌ای برای جهاد حرکت کنند و دسته‌ای هم برای تفقه در دین، یعنی مردمی‌که در غیر مدینه ساکن‌اند اینها وقتی می‌خواهند برای جهاد حرکت کنند همه برای جهاد نباید بروند {وما کان المومنون لینفروا کافّة} همه مومنین(نفر) به جهاد نکنند، بلکه دو دسته بشوید،دسته‌ای برای نفر به جهاد و دسته‌ای برای تفقه در دین {فلولا نفر} اول می‌گوید که همه مومنین به جهاد بروند بلکه از هر فرقه‌ای یک طائفه‌ای برای تفقه در دین حرکت کنند. فرقه جمعیت‌های متفرق متفرق را می گویند که مثلاً از لحاظ مکان فرقه ای در قم ساکن‌اند فرقه‌ای در تهران ساکن‌اند فرقه‌ای در کاشان ساکن‌اند، و اینها تفرق در سکونت و مکان دارند.از فرقه‌ای که در یک مکانی سکونت دارند دو طائفه بوجود بیاید یک طائفه برای تفقه فی الدین و اینکه از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) احکام خدا را بیاموزند و به سمت قوم خود برگردند و آنها را بترسانند، و یک طائفه هم برای جهاد حرکت کنند. طائفه از مادّه طواف و حرکت است. ما به استفاده حجیت خبر واحد از این آیه کار نداریم، آیه دلالت دارد بر وجوبِ (نفر) منتهی مناقشاتی است، اولین مناقشه اینکه در اینجا انذار هست و مخبرین به خبر واحد انذار نمی‌کردند که مرحوم آخوند هم در کفایه دارند، انذار شأن مقلَّد است و مقلِّد و شأن وعّاظ و امثال اینهاست از آن جهت گفته که آیه دلالت بر حجیت خبر واحد ندارد، چون رواة وظیفه‌شان ابلاغ حکمی‌بود که از معصوم شنیده بودند امّا انذار، ترساندن و هشدار دادن این مربوط به خبر واحد نیست از این جهت مناقشه شده است.

دومین مناقشه این است که ما حجیت خبر واحد را از این آیه نمی‌توانیم استفاده کنیم، چون شما به اطلاق تمسک می‌کنید (از قول آن منذرین علم حاصل بشود و یا علم حاصل نشود) اگر أعم بگیریم بله، دالّ بر حجیت خبر واحد است ولی از کجا شما أعمّ می‌گیرید ما در این زمینه‌ها بحث نمی‌کنیم بحث ما در این است که از این آیه دو تا (نفر) فهمیده می‌شود، یک (نفر) برای جهاد و یک (نفر) برای تفقه فی الدین کلمه لولا تحضیضیة دلالت بر وجوب دارد و کسی در این مطلب تردید نکرده است حالا موردش کجا باشد بحثی است.

چند آیه از سوره توبه دلالت بر وجوب جهاد دارد {إن لا تنفروا یعذّبم عذابا ألیماً} آیه ۳۹ از سوره توبه که اگر(نفر) نکنید عذاب ألیم در انتظار شماست، ما در باب شهادات فقه خواندیم که برای گناهان کبیره و صغیره چه معیاری وجودی دارد، یکی از معیارهای گناهان کبیره این است که هر گناهی که وعده عذاب درباره آن داده شده آن از گناهان کبیره است، و این آیه دلالت دارد که (نفر) واجب است و در ترک آن عذاب ألیم است.

{و قالوا لا تنفروا فی الحرّ قل نار جهنم أشدّ حراً} آیه ۸۱ از سوره توبه دلالت دارد که در ترک (نفر)، نار جهنّم است که أشد حراً است.

{یا ایّها الذین خذوا حذرکم فانفروا ثباتٍ أو انفروا جمیعا} آیه ۷۱ از سوره نساء است. {خذوا حذرکم} قبلاً بحث کردیم که انواع آمادگی گفته شد، ثبات جمع ثبة است ثبة یعنی گروه‌گروه حرکت کنید و یا همه با هم حرکت کنید.

{ما لکم أذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثّاقلتم إلی الارض} آیه ۳۸ سوره توبه است. توبیخ از این است که وقتی فرمان (نفر) داده شده شما به زمین چسبیده و حرکت نمی‌کنید.

{إنفروا خفافاً و ثقالاً و جاهدوا بأموالکم و أنفسکم فی سبیل الله} خفافاً جمع خفیف است و ثقالاً جمع ثقیل است مانند کبار جمع کبیر و صغار جمع صغیر. {خفافاً و ثقالاً} مجرد و متأهل، پیر و جوان حرکت بکنید. خلاصه آیاتی در سوره توبه وجود دارد و آن یک هم از سوره نساء بود، که دلالت دارند بر وجوب (نفر).

بعد در همین سوره توبه آیه ۱۱۸ این را دارد که {وعلی الثلاثة الذین خلّفوا حتّی إذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم أنفسهم و ظنّوا ان لا ملجاء من الله إلاّ الیه ثمّ تاب علیهم لیتوبوا إنّ الله هو التّواب الرحیم} سه نفر در جنگ تبوک تخلف کردند با اینکه قدرت داشتند که حرکت کنند اینها از حرکت امتناع کردند و نرفتند این سه نفر را می‌خواهند بگوید که با خصوصیاتی که دارد، واجب بوده که بروند و نرفته‌اند و چه جریاناتی به وجود آمده است.

این سه نفر یکی اسمش کعب بن مالک است دوم مرارة بن ربیع، سوم هلال‌بن‌امیّة، این سه نفر معروف و مشهور بودند، از افسرانی بودند در جنگ‌های دیگر امّا اینجا تخلف کردند. پیغمبر (صلی الله علیه وآله و سلم) با اصحاب حرکت کردند و رفتند و یک ماه طول کشید این جنگ تبوک و اینها که نرفته بودند شناسانده شده بودند، مثلاً یکی از کسانی که در میان جمعیت نبود در تاریخ نوشته اند که ابوذر بود، بعد صحبت ابوذر شد گفتند نیست، پیغمبر(ص) فرمودند ملحق خواهد شد، شترش مثل اینکه خوابیده بود و مانده بود، این بود که تا رسیدن به آن جبهه جنگ تبوک که الان تبوک شهری است در اردن، به تبوک که رفتند دیدند ابوذر نیست ولی منتظر بودند چون از کسی مثل ابوذر در تخلف در جنگ معمول نبود تا اینکه یک شبهی از دور پیدا شد پیغمبر (صلی الله علیه وآله و سلم) فرمودند{کن اباذر} بالاخره ابوذر آمد و گفت که من شترم خوابیده بود و عقب ماندم بالاخره خودم را رساندم بعد دست برد یک چیزی در پشتش بود مشک را گذاشت جلوی پیامبر قبل از اینکه مشک را بگذارد پیامبر فرمودند ابوذر رسیده تشنه است برایش آب بیاورید، آب دادند و خورد بعد از خوردن آب مشک را جلوی پیامبر گذاشت، بعد پیغمبر فرمودند تو که پشتت آب بود چرا نخوردی و اینقدر تشنه هستی، گفت که من دیدم که باران آمده در گودی سنگ مقداری آب جمع شده، آن آبِ بارانِ خیلی زلال خواستم آن را آورده باشم و شما بخورید، پیغمبر از این صفای ابوذر خیلی خوشش آمد نگاه کرد به ابوذر و فرمود{یا اباذر تعیش وحدک و تموت وحدک تبعثُ وحدک} خبر داد از آن جریان آخرِ کار ابوذر در زمان عثمان که تبعید شد به ربزة.

خلاصه بعد که آن سه نفر نیامدند و جنگ تمام شد و برگشتند پیغمبر(ص) فرمود برای استقبال ما این سه نفر می‌آیند، این کعب و مرارة و هلال، کسی با آنها حرف نزد، کسی جواب سلام آنها را ندهد با قیافه‌های درهم کشیده با آنها برخورد کنید کسی با آنها گرم نگیرد با قیافه‌های گشاده با آنها ملاقات نکنید، مردم برای پیشواز آمدند این سه نفر هم توی جمعیت بودند آمدند پیش پیغمبر و سلام کردند امّا پیغمبر جواب ندادند به هر کس سلام کردند کسی جواب نداد این یک درس بزرگی بود که پیغمبر(صلی الله علیه وآله و سلم) برای مجازات آنها ایجاد انزجار عمومی‌و نفرت عمومی قرار داد هیچ کس به آنها نه جواب سلام داد و نه صحبت می‌کرد رفتند به خانه‌هایشان، خانواده‌های آنها به خدمت پیغمبر آمدند گفتند تکلیف ما چیست؟ پیغمبر فرمود غذا به آنها بدهید ولی با آنها صحبت نکنید ارتباط با آنها نداشته باشید این بود که {ضاقت علیهم الارض بما رحبت} وقتی اینجور دیدند آمدند میان مردمِ بازار و کوچه، دیدند هر کس با آنها برخورد می‌کند ترک کلام و سلام است و ترک مراوده و ارتباطات و برخورد با قیافه‌های درهم کشیده است این بود که زمین وسیع بر آنها تنگ شد آن قدر در تنگنا و مضیقه، که زمین بر آنها تنگ شد{و ضاقت علیم انفسهم} بعد هم خودشان گفتند حالا که مردم با ما این چنین برخورد می‌کنند رو به بیابان بگذاریم رفتند به بیابان و در بیابان چند روز با هم بودند و البته حالشان تضرع بود و توبه بود {و ظنّوا أن لا ملجاء من الله إلاّ الیه} یقین پیدا کردند که پناهگاهی غیر از خداوند ندارند بعد گفتند حالا که مردم با ما اینطوراند پس ما خودمان هم باید از یکدیگرجدا شویم و هر کدام رفتند به یک گوشه‌ای حتی خودشان هم جانشان به تنگ آمد {ثم تاب علیهم لیتوبوا} درباره خداوند تاب می‌گوید بعد لیتوبوا خداوند نسبت به کسی که توبه می‌کند. دو تا تاب می‌کند، توبه یعنی رجوع، توبه خداوند یکی توفیق است{تاب الله} یعنی خدواند او را توفیق توبه داد یکی دیگر قبول توبه است پس هر کس که توبه کرد از طرف خداوند دو تا توبه نسبت به آن شخص است اول قبل از توبه توفیق توبه به کسی خدا می‌دهد و بعد از توبه او خداوند این توبه را می‌پذیرد {ثم تاب علیهم لیتوبوا إن الله هو التواب الرحیم} خداوند به آنها توفیق توبه داد تا آنها توبه کنند و خداوند این توبه را می‌پذیرد،۵۰ روز این جریانِ متارکه طول کشید بعد از ۵۰ روز جبرئیل آمد و این آیه را آورد و پیغمبر اعلام کرد که محکومیت آنها پایان یافته و پیغمبر خودشان رفتند و به آنها مژده دادند و آنها را آوردند و مردم استقبال کردند و خیلی خوشحال شدند خلاصه این آیه ۱۲۲ است و عرض کردم {وعلی الثلاثة الذین خلّفوا} در

مجمع‌البیان است که{قال الباقر و الصادق علیه‌السلام خالفوا} قرآن فعلی خلّفوا است ولی آنها خواندند خالفوا و مخالفت کردند، در فقه ما بحث شده که ما موظفیم به قرآن فعلی که بیشتر هم قرائت عاصم است عمل کرده و ما نمازهایمان را طبق این قرآن می‌خوانیم ولی اهل‌بیت (علیهم السلام) در مواردی قرائتشان با این فرق دارد به ما گفتند{إقرئوا کما یقرءُ الناس} برای اینکه اختلاف به وجود نیاید همان‌طور که مردم قرآن می‌خوانند شما همان‌طور بخوانید تا اینکه{سیجیء مَن یعلّمکم} تا امام عصر(علیه‌السلام) خواهد آمد و به شما قرائت صحیح را خواهد گفت. خلاصه او می‌گوید خالفوا خواندند امّا در قرآن کریم خلّفوا {وعلی الثلاثة الذین خلّفوا حتّی إذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم أنفسهم و ظنّوا ان لا ملجاء من الله إلاّ الیه ثمّ تاب علیهم لیتوبوا إنّ الله هو التّواب الرحیم}درس‌های فراوانی از این استفاده می‌شود یک درس بزرگ این است که کسی که مرتکب منکری شد در برابر این مردم چه وظیفه‌ای دارند؟ چون بحث ما جهاد است و امر به معروف و نهی از منکر و این مطلب در بحث امر به معروف هم خیلی مهم است و دلالت دارد بر این که مردم در برابر کسی که مرتکب گناه است بایستی نهی از منکر کنند، نهی از منکر هم مراتبی دارد، مرتبه اولش قلب است انسان در دل باید نسبت به آن گناه ناراضی باشد در دل باید منزجر و متنفر باشد از آن شخص، این را نهی از منکر قلبی می‌گوییم و در برخورد با زبان و در درجه اول باید با ملایمت نهی از منکر را انجام دهد و بعد از آن (یدّ) یعنی با دست خودش با قدرت خودش جلو گناه را بگیرد، این است که در سه مرتبه نهی از منکر وجود دارد آن اولی که در این آیه بیشتر مورد بحث ما است همان انزجار قلبی است، ما روایات زیادی در این موضوع در نهج‌البلاغه داریم {إنّما عقر ناقة ثمود رجلٌ واحدٌ فعمّهم الله بالعذاب حیث عمّوه بالرضا} یک نفر ناقة صالح را پی کرد{إذا أنبعث شقاها فقال لهم رسول الله ناقة الله و سقیاها فکذّبوه فعقروها} خوب{فعقروها} این را خداوند نسبت داده به همه برای اینکه یک نفر ناقة صالح را پی کرد اما چون بقیه نهی از منکر نکردند، صحّه گذاشتند و راضی شدند این بود که {فعمّهم الله بالعذاب حیث عمّوه بالرضا} بنابراین یکی از موضوعات مربوط به نهی از منکر و امر به معروف این انزجار و تنفر قلبی از کسی که مرتکب گناه شود در این مورد ما روایات فراوان داریم، اولاً صاحب جواهر در جلد ۲۱ که مراتب نهی از منکر را ذکر کرده این بحث را پیش کشیده نهی از منکر یا امر به معروف واجب عینی است یا کفایی است؟ که ما این را درباره جهاد بعدا بحث خواهیم کرد، ایشان در آنجا گفتند که سه مرتبه است مرتبه قلبی، مرتبه لسانی و مرتبه یدی است، ایشان اینطور اختیار کرده‌اند مرتبه قلبی واجب عینی است یعنی به هر کسی واجب است یعنی وقتی دید شخصی مرتکب گناه شد قلباً ناراحت باشد، قلباً منزجر باشد این مرتبه را از مراتب ایمان گفته و واجب عینی است و هر کسی که تخلف کند گناه کرده امّا مرتبه یدی و مرتبه لسانی را واجب کفایی ذکر کرده، در جلد ۲۱ جواهر صفحه ۳۵۹ تا ۳۶۲ در دو سه صفحه بحث کرده امّا خلاصه‌اش همین است که بنده عرض کردم بنابراین یکی از وظایف بسیار لازم در امر به معروف و نهی از منکر همان تنفر و انزجار قلبی است در وسایل شیعه چند روایت ذکر شده که می‌خوانیم، دروسایل شیعه جلد ۱۱ صفحه ۴۱۳ روایتی ذکر کرده یکی از آنها این است که {عن ابی عبدالله(علیه‌السلام) إنّ الله أهبط ملکین} خدواند دو فرشته را فرستاد{الی قریة لیهلکهم و إذا هما برجلٍ تحت الیل قائمٌ} آمدند برای هلاک کردن وعذاب آن قریه، دیدند یک شخصی مشغول عبادت است {یتضرع الی الله و یتعبّد} {فقال أُحد الملکین للآخر أنّی أُعاود ربّی فی هذا الرجل} یکی ازاین فرشته‌ها گفت که من بر می گردم از خداوند سؤال کنم این شخص که نماز شب می خواند و مشغول نماز شب است و اگر قریه را ما خراب کنیم او هم هلاک می‌شود{قال الآخر بل تمضی لما أمرتَ} دیگری گفت نخیر شما باید مأموریت را انجام بدهید{فأوحی الله الی الذی لم یعاود ربّه فی أمره أن أهلکه معهم} خداوند تبارک و تعالی وحی کرد به همان فرشته ای که برنگشته بود که هلاک کن این شخص را. چرا؟ گفت {خلّ سخطی إنّ هذا لم یتمعّر وجهه قطُّ غضباً لی} برای اینکه این شخص هیچ وقت برای غضب من چهره درهم نکشیده این گناهکار را دیده ولی چهره درهم نکشیده چون ابراز تنفر نکرده این هم مانند دیگران گناهکار است و مشمول عذاب الهی است.

در اینجا بابی است باب وجوب {اظهار الکراهة للمنکر والاعراض عن فاعله} واجب است کسی که مرتکب منکر شد مردم کراهتشان را از او اظهار کنند و از فاعلش اعراض کنند حالا چند خبر از این باب می‌خوانیم خبر اولِ باب، باب ششم از ابواب امر و نهی، هم کتاب جهاد هم امر به معروف در وسائل ۲۰ جلدی در جلد ۱۱ می‌باشد، اول جهاد عدو بعد جهاد نفس بعد ابواب امر و نهی، باب ششم ازابواب امر و نهی صفحه ۴۱۳ از وسائل ۲۰ جلدی {محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن النوفلی عن السکونی} این سند را آشنا هستید کلینی از علی بن ابراهیم این را هم می‌دانید کلینی طبقه ۹ و علیّ طبقه ۸ و از اجلّاء معروف اند، عن علی ابراهیم بن هاشم که طبقه ۷ است، عن النوفلی، نوفلی اسمش حسین بن یزید نوفلی است این شیعه است و

ساکن ری بوده ولی توثیق درست ندارد، سکونی، اسماعیل بن ابی زیاد سکونی از قضات عامه است ولی امام (رضوان الله علیه) در درسشان بارها می‌فرمودند که علماء و فقهاء ما به کتاب سکونی اعتماد کردند این سند که خوانده شد شاید بیش از هزار بار این سند در کتاب های ما آمده است آن وقت ایشان می‌فرمودند فقهای ما، شیخ طوسی هم در عُدّه دارد به کتاب سکونی عمل کردند و لو از عامه است ولی با اهل بیت و امام صادق (علیهم السلام) خیلی ارتباط داشته خیلی نقل دارد، سکونی کتابش مورد عمل فقهاء ماست و سکونی هم از همان نوفلی نقل می‌کند بنابراین نوفلی هم باید مورد وثوق باشد از این راه ایشان تمام روایات مربوط به این سند را می‌گفتند که قبول می‌کنیم و عمل می‌کنیم، خلاصه سند این است {محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن النوفلی عن السکونی عن ابی عبدالله (علیه‌السلام) قال امیر المؤمنین(علیه‌السلام) اُمرنا رسول الله ان نلقی اهل المعاصی بوجوهٍ مکفهرّة} حضرت امیر می‌فرمایند که پیغمبر (صلی الله علیه وآله و سلم) به ما امر کرده بود با اهل معاصی را که برخورد می‌کنیم با چهره مکفهّره باشد، اکفهرّ ، یکفهرّ، اکفهراراً، مثل اقشعرّ، یقشعرُّ، اقشعراراً این رباعی مجرد است، إکفهرّ یعنی کسی که چهره‌اش را درهم بکشد.پیغمبر امر کرده بودند که با اهل معاصی با چهره درهم کشیده برخورد کنیم. این خبر را که خواندم در اینجا است بعد یک باب دیگر ایشان دارند، این باب که خواندیم مربوط به این بود که با کسانی که مرتکب گناه هستند با چهره گشاده برخورد نکنید با آنها گرم نگیرید بلکه با چهره درهم کشیده با آنها برخورد کنید. این موضوع خیلی مهم است، پیغمبر(صلی الله علیه وآله و سلم) فضایی ایجاد کردند که آن فضا، فضای نهی از منکر بود که برای ما درس است باید ایجاد یک فضا شود که درآن فضا معروف متداول باشد و درآن فضا منکر متروک باشد چون فضا و محیط خیلی در انسان اثرگذار است اگر مرتکب گناه شود آن فضا نمی‌پذیرد تمام افراد به او ملامت می‌کنند با چهره درهم کشیده با او برخورد می‌کنند این خیلی اثر می‌گذارد.

دومین باب، باب هفتم، {باب وجوب هجر فاعل‌المنکر} یعنی کسی که فاعل منکر است مردم ارتباطشان را با او قطع کنند نه تنها هنگامی‌که برخورد کردند با شما، چهره شما درهم کشیده باشد، علاوه بر این مراودة و ارتباط را با او قطع کنند، وجوب هجر، ترک مراوده فاعل منکر{والتوصل إلی ازالته بکل وجه ممکن} از هر راه باید مردم سعی کنند که آن منکر زائل شود و قطع شود. در اینجا چند روایت ذکر کرده این روایت دوم است که می‌خواهیم بخوانیم {و عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد و عن صفوان بن یحیی عن الحارث بن المغیرة} خلاصه روایت از لحاظ سند خوب است، {قال ابوعبدالله (علیه‌السلام) لآخذن البرئ منکم بذنب السقیم} امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند که بریّ را، کسی که مرتکب گناه نیست او را مواخذه می‌کنم به ذنب کسانی که مرتکب گناه هستند{ لِمَ لاأفعل؟} چرا اینکار را انجام ندهم؟ {یبلغکم عن الرجل ما یشینکم} شما می‌شنوید که گاهی بعضی حرفهایی می‌زنند که ناراحت می‌شوید {یشیننی} و ما هم ناراحت می‌شویم{فتجالسونهم و تحدّثونهم} باز با آنها مجالست می‌کنید با این وضع با آنها صحبت می‌کنید{و یمرّ بکم المارّ} بعد که با آنها گرم می‌گیرید و صحبت می‌کنید{و یقول هولاء شر من هذا} او می‌گوید که آنها که با او گرم می‌گیرند بدترند آنها باید جلوی او را بگیرند ولی با او گرم می‌گیرند و ارتباط دارند{اذا بلغکم منه ما تکرهون زبرتموهم و نهیتموهم کان اُبرّ بکم و بی} وقتی به شما رسید شخصی که مرتکب گناه شده باید شما او را منع کنید و او را ترک کنید.

خبر بعد{و عنهم عن سهل عن ابن محبوب عن خطّاب بن محمد عن الحارث بن المغیره} در این خبر خطّاب بن محمد توثیق نشده است (ولی این مربوط به ما طلبه‌ها است) {أنّ ابا عبدالله (علیه‌السلام) قال له: لأحملن ذنوب سفهائکم إلی علمائکم}من گناه سفهاء را به گردن علماء می‌گذارم، سفهاء کسانی که سبک عقلند این خبر سوم از باب هفتم در صفحه ۴۱۵ است آن را مطالعه کنید.